

ماجرای خواندنی تیمی که شهریور ۸۲سال پیش با نام تیم ملی در مسابقات فوتبال افغانستان حضور یافت اما پس از بازگشت، ایران را اشغال شده دید

فوتبالیست‌های شهدی در اسارت روس‌ها

حسین نخعی، شریف | وقایع شهر یور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس، تا کنون از زوایای مختلفی بررسی شده، اما موضوعی که تقریبا فراموش شده است و کمتر نشانی از آن در اسناد تاریخی به چشم می‌آید، سفر تیم فوتبالی با نام «مشهد، به افغانستان و ماجراهایی که دو فوتبالیست مشهدی است، ماجراهایی که دو فوتبالیستی نیز در آن نقش آفریده‌اند، دو فوتبالیستی که هرچند امروز در میان ما نیستند و سال هاست آسمانی شده‌اند، شرح این سفر را بازگو کرده‌اند تا من با یک واسطه، راوی آن باشم، زنده‌یادان، احمد میلانیان، و «غلام حیدر بهادرزاده»، داستان این سفر را برای مرحوم محمدتقی جعفریان که سال‌ها ریاست تربیت بدنی استان را برعهده داشت، باآب‌وتاب تعریف کردند و اونیز پس از گذشت حدود شصت سال از وقوع ماجرا، آن را برای من نقل کرد. برای تکمیل اطلاعات نیز به روزنامه‌ها و کتاب‌های مرتبط، مراجعه کردم تا امروز با جاشنی قصه، این سفر پرماجرا را برای شما خوبان شرح دهم.

تیم اعزامی فوتبال به افغانستان در شهریور ۱۳۲۰

اسانی تیم: غلام حیدر بهادرزاده و احمد میلانیان از مشهد، کریم کشاورز، حسن ناظری و حسن سهی‌فر از اصفهان. بازیکنان تهرانی نیز عبارت بودند از: آرتوش آساطوریان، عباس قریب، اکبر حیدری، ابراهیم رحیمیان، محمد انشا، احمد گلیو، ذبیح... خبیری، محمد بلورفروشان، حسین قاسمی، عباس تنیده‌گر و احمد خطیبی. سمرمری: حسین صدقیانی، مرئی، فریدون شریف‌زاده، سرپرست، شجاع معتمدشیرازی.

ارسال دعوت‌نامه ظاهر شاه به ایران

در آخرین روزهای بهار سال ۱۳۲۰ خورشیدی دعوت‌نامه‌ای را محمدظاهر، شاه افغانستان، برای همتای ایرانی‌اش، رضاشاه، می‌فرستد و از ایران برای شرکت در «جشن استقلال افغانستان» دعوت می‌کند. مقامات ایرانی اما به این نتیجه می‌رسند که از نظر سیاسی، حضور تیمی با نام «ملی» به صلاح نیست و ازطرفی تیمی ضعیف نیز نباید اعزام شود؛ به همین سبب، تیم را با نام منتخب «مشهد»، روانه این مسابقات می‌کنند. تیم از بهترین بازیکنان وقت تشکیل می‌شود و حسین صدقیانی نیز مربیگری‌اش را برعهده می‌گیرد. دو بازیکن از مشهد، سه بازیکن از اصفهان و یازده بازیکن از تهران، تیم‌راه برای شرکت در اردو به امجدیه فراخوانده می‌شوند تا آماده سفر به کابل شوند. پس از انجام تمرین‌ها، اعضای تیم با شانزده بازیکن و سه همراه، روانه مشهد می‌شوند تا پس از مقدمات لازم، سفر خود را به‌طور رسمی آغاز کنند. البته قبل از آن، وزارت فرهنگ در مکاتبه با نخست‌وزیر، مجوز دریافت ۶ هزار تومان پول نقد به اضافه ۲۵ لیره ارز برای مخارج تیم را گرفته و آن را دراختیار سرپرست‌کار قرار داده بود.

مسابقه‌ای که روزنامه‌ها، نتیجه‌اش را مساوی نوشتند

شنیه اول شهریور، برابر با اولین روز جشن استقلال افغانستان، در مراسم صبح، رژه نیروهای ارتش افغانستان درمقابل ظاهرشاه برگزار می‌شود و عصر همین روز، در حضور ۱۰ هزار تماشاچی میدان، در زمینی بزرگ که حالت سبزه‌زار داشته است، ایران و افغانستان -شما بخوانید مشهد و کابل- به مصاف هم می‌روند و درحالی‌که نود دقیقه



- تشنه و گرسنه راهیمان کردند!

ادامه ماجرای این سفر را احمد میلانیان (در مقدمه معرفی شده است) اینطور می‌نویسد: «جمعه ۷ شهریور پس از ضیافت ناهار وزیر جنگ افغانستان که ریاست افتخاری هیئت‌های ورزشی نیز با او بود با اهدای یک قواره پارچه نفیس به ورزشکاران ایران، ماروانه‌بازار کابل شدیم تا در هنگام بازگشت بدون سوغاتی نباشیم. حدود ساعت ۶ عصر درحالی که درعین خستگی، خریدهایمان را به هم نشان می‌دادیم، سمیعی، سرکنسول ایران در افغانستان، همه را به دفترش احضار کرد. متعجب و حیران روانه شدیم. سمیعی با کمترین مقدمه، سر اصل مطلب رفت و گفت: «خبر خوبی برایتان ندارم، علی‌رغم بی‌طرفی، متفقین به خاک ما حمله کرده‌اند. فوراً وسایلتان را جمع کنید و خودتان را به سرحد طبیات برسانید.» روز بعد یعنی شنبه ۸ شهریور به‌جای مسابقه با تیم محمودیه کابل، با ماشینی که سرکنسول ایران برایمان تدارک دیده بود، بدون هیچ بدرقه‌ای کابل را ترک کردیم. سپس ۲۴ ساعت تمام با آن ماشین قراضه طی مسیر کردیم تا اینکه به مرز طبیات رسیدیم؛ جایی که دو مأمور افغانی همراه تیم، ما را تشنه و گرسنه رها و البته برای سلامتی‌مان هم دعا کردند».

- همه از ترس فرار کرده بودند

«هیچ‌کس در شهر طبیات نبود. فرماندار، ژاندارم‌ها، پاسبانان و هرکس که توانسته بود، فرار کرده بود. با آقای صدقیانی سراغ آقای ابوالمعالی، رئیس گمرک، رفتیم. ایشان، ما را در منزل خودش جا داد. قطعی رقیم‌ها را گرفته بود. تلفن و تلگراف قطع بود و اصلا جایی باز نبود که بدانیم چه خبر است. شهر هم پر از شایعه شده بود، اخباری که ما را تا سرحد مرگ نگران می‌کرد. مانده بودیم چه کنیم، بهمانیم یا بهمانه شدیم. آقای صدقیانی دیگر از راه رسیدند و از یکی از آن‌ها، ترکی‌اش از آقای ابوالمعالی (رئیس گمرگ تایباد) که مرد فاضل و نویسنده‌ای بود، خواست تا تفالی

از تهران تا هرات

فوتبالیست‌ها ۱۲ مرداد، ۱۳۲۰ سفرشان را از تهران آغاز می‌کنند و پس از دو روز سفر با اتوبوس، به قریه طرق در پانزده کیلومتری مشهد می‌رسند و با استقبال ورزشکاران شهرمان روبه‌رو می‌شوند. آن‌ها پس از پابوسی امام هشتم^(ع) به محل استقرارشان در دبیرستان فیوضات (جنب دبیرستان شریعتی فعلی، به‌سمت میدان شهدا) می‌روند. شش روز اقامت در مشهد و تمرین در زمین دبیرستان فردوسی، برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته برای تیم است تا دوشنبه ۲۰ مرداد، مشهد را درمیان استقبالی پرشور، ترک کنند و روانه شهر مرزی طبیات (تایباد) شوند.

۲۱ مرداد، بازیکنان پس از بدرقه مردم، از مرز می‌گذرند و با چند ماشین سواری و یک راهنمای افغانستانی، همان شب به هرات می‌رسند. اعضای تیم پس از یک روز اقامت در این شهر مرزی و بازدید از آثار تاریخی شهری که تا مدتی پیش جزو خاک ایران بوده، هرات را به مقصد کابل ترک می‌کنند. آن‌ها در طول مسیر، ابتدا دو روز در قندهار توقف کرده، سپس با شکست ۵ بر صفر منتخب این شهر، پیروزمندانۀ از آنجا نیز عبور می‌کنند. سه‌شنبه ۲۸ مرداد، کاروان فوتبال ایران به دروازه کابل می‌رسد و پس از استقبالی رسمی و پرشور با اضافه شدن دو نفر از کارمندان سفارت ایران در این شهر، فوتبالیست‌ها به محل اقامتشان در «کلوپ عسکری» (باشگاه افسران)،. هدایت می‌شوند. آن‌ها در ادامه این سفر ورزشی، ۲۹ مرداد، میهمان شهرداری یغمان می‌شوند که منطقه‌ای خوش آب‌وهوا در مجاورت کابل است و پنجشنبه ۳۰ مرداد نیز در ضیافت شهرداری کابل که در آن جمعی از ورزشکاران و رؤسای هیئت‌های ورزشی افغانستان حضور دارند، شرکت می‌کنند.

وقت بازی تمام شده است، داور مسابقه به علامت پنالتی در سوت خود می‌دمد تا افغانستانی‌ها با یک گل، فاتح این میدان باشند.

بعد از پایان مسابقه، بازیکنان با شاه افغانستان که در محل مسابقه حضور داشته، دیدار می‌کنند، البته برای اینکه ایرانی‌ها به پنالتی اعتراض داشتند، برخی منابع، نتیجه بازی را مساوی نوشته‌اند. دو روز بعد تیم ایران با نماینده هندوستان (ایالت پیشاور) پیکار می‌کند و یک بر صفر پیروز می‌شود.



ژنرال روس، خوب ما را انداز برانداز کرد. آقای صدقیانی با زبان روسی، ما را معرفی کرد و ما هم وقتی آسمان رامی‌شنیدیم، ادای احترام می‌کردیم. بعد از معارفه، ژنرال روس مدارک ما را نگاه کرد و دستور داد دو تیم شوم و فوتبال بازی کنیم. درحالی‌که ترس سراپای وجودمان را گرفته بود، درمقابل هم ایستادیم. آقای صدقیانی، شهرستانی‌ها را کنار هم گذاشت و تهرانی‌ها را در تیم دیگر و بعد با همان لحن شیرینش درحالی‌که هیچ نشانی از ترس در وجودش نبود، گفت: «هر تیمی ببره، شام تیم بازنده رو بهش می‌دم، حدود نیم‌ساعت بازی کردیم و آن چنان پرشور و هیجان بودیم که حدنداشت. ژنرال روس با لبی خندان، ختم بازی را اعلام کرد و بعد به درخواست آقای صدقیانی، در برگه‌ای چیزی نوشت. وقتی روس‌ها از مادرور شدند، آقای صدقیانی چگونگی گفت‌وگو و متن نامه را برای ما ترجمه کرد و مشخص شد ژنرال روس، برایمان امان‌نامه نوشته است. همه به زمین افتادیم و درحالی‌که اشک می‌ریختم، سجده شکر به‌جا آوردیم».

- در ایران خاک مرده پاشیده بودند

«پس از دور شدن روس‌ها نفهمیدیم چطور ی سوار ماشین شدیم. وقتی به تربت حیدره رسیدیم، انگار به شهر مرده‌ها وارد شده بودیم، همه فرار کرده بودند و شهر در برزخ کامل بود. هم غذایمان رو به اتمام بود و هم سوخت ماشین. گرسنگی را می‌شد تحمل کرد اما ماشین بی سوخت رانه. غلام حیدر (بهادرزاده) که بارها در مسیر بیرجند تا مشهد از تربت گذشته بود، سراغ دوستش رفت و با سختی و البته مبلغ هنگفتی برای اتوبوس، سوخت تهیه کرد تا فردا بتوانیم روانه مشهد شویم.

به دروازه مشهد که رسیدیم، نیروهای روس جلویمان را گرفتند اما نامه ژنرال روس، مشکل گشا بود و البته تسلط آقای صدقیانی به زبان روسی و روحیه مثال‌زدنی‌اش که اگر او همراه ما نبود، بدون شک سرنوشت طور دیگری برای ما رقم می‌خورد.

تاریخ مشهد

به مناسبت سالروز حرکت ملک‌محمود سیستانی به‌سوی مشهد

کابوس مشهدی‌ها در برزخ میان صفویه و افشاریه

مرضیه قزایی؛ روز ۱۲ محرم سال ۱۱۳ قمری (اول آبان سال ۱۱۰۱ خورشیدی) بالاخره اصفهان سقوط کرد. شهر از مدت‌ها قبل در محاصره نیروهای شورشی بود. با سقوط اصفهان، هرچند نه به‌طور رسمی، عملاً دودمان صفویه برافتاد. درست سه روز بعد از آن سقوط بود که دوران پرتشویش تاریخ مشهد آغاز شد. روز چهارم آبان، حاکم مشهد از شهر گریخت و مشهد به دست اوباشی افتاد که جز قدرت و غارت، چیزی نمی‌شناختند. از این زمان تا هفده ربیع‌الاول سال ۱۱۴۵ قمری (۱۷ شهریور ۱۱۱۱ خورشیدی)، یعنی چیزی حدود ۱۰ سال بعد، مردم مشهد روزهای سختی را پشت‌سر گذاشتند که یادآور ایام هجمه‌های مکرر ازبکان در سال‌های نیمه نخست عصر صفویه بود، امنیت از شهر رخت برپست، جان و مال و ناموس مردم، هدف تعرض یاعیان و قدرت‌طلبان قرار گرفت و در کشمکش طولانی مدعیان، مشهدی‌ها تاوان سنگینی پرداختند که تاریخ، کمتر مانند آن، را به یاد دارد، به همین دلیل باید دوران فترت میان دو سلسله صفویه و افشاریه را، دوران کابوس دهشتناک مردم مشهد بدانیم.

- آغاز جدال میان اوباش شهر

با رسیدن خبر محاصره اصفهان، شیرازه امور در مشهد ازهم پاشید. درگیری میان علیقلی خان بیگلربیگی با اسماعیل خان، کلاتر مشهد، کار را به جاهای باریک رساند و علیقلی خان به زندان افتاد. اوباش مشهد از این فرصت برای مداخله استفاده کردند و ناگهان به منزل اسماعیل خان هجوم بردند. او را با تن برهنه به چهار باغ آوردند و زندانی کردند و به‌ظاهر، علیقلی خان را به حکومت گماشتند. اما طولی نکشید که درگیری میان اوباش نیز بالا گرفت و کار از دست همه در رفت. یکی از اشار به نام محمد باباقدرتی که در گردن کشی شهره بود، با نوچه‌هایش به خانه علیقلی خان یورش برد و او و اطرافیانش را از دم تیغ گذراند و کار به دست محمد باباقدرتی و اطرافیانش افتاد و به جایی رسید که حتی در تعیین مقامات آستان‌قدس و هزینه کردن موقوفات، دخالت کردند. محمد باباقدرتی به‌تدریج دیگر رقبای اوباش خود را از میان برداشت و حتی به فکر حکومت و تاج‌وتخت افتاد. از آن‌سو، گروهی از افغان‌ها با آگاهی از اوضاع مشوش مشهد، به خیال حمله به شهر و غارت آن افتادند. محمد باباقدرتی که نه توان مقابله داشت نه تجربه دفاع، به پیشنهاد بزرگان شهر که خواستار دعوت ملک‌محمود سیستانی به مشهد بودند، تن داد. به این امید که بتواند ملک محمود را هم مانند علیقلی خان، مطیع خود کند و به وقتش، وی را نیز از میان بردارد.

- ورود ملک‌محمود سیستانی به مشهد

ملک‌محمود، حاکم تون بود که به‌دنبال آغاز هرج‌ومرج در ایران، ادعای داشتن نسب شاهانه کرد و مدعی حکومت شد. او وقتی نامه بزرگان مشهد را دریافت کرد، انگار که منتظر چنین دعوتی باشد، بی‌درنگ راهی مشهد شد. مورخانی مانند رضاقلی خان هدایت، حرکت او را به‌سمت مشهد، روز چهارم ربیع‌الاول می‌دانند، هرچند که تاریخ‌هایی مانند ششم جمادی الثانی هم برای آغاز این حرکت، نقل شده است. ملک‌محمود پس از ورود به مشهد، بلافاصله در چهارباغ مستقر شد و حکومت خراسان را به دست گرفت. او محمد باباقدرتی را به‌عنوان حاکم سبزوار منصوب کرد، اما به قول مرحوم مدرس رضوی در کتاب «سال‌شمار وقایع مشهد، محمد باباقدرتی که از سر جهل و توهم، ملک‌محمود را دست‌نشانده خود می‌دانست، علیه او شورش و سرانجام به دست حاکم جدید مشهد، به قتل رسید. به این ترتیب، هرج‌ومرج شش‌ماهه مشهد پایان یافت، اما این پایان ماجرا نبود و جدال ملک‌محمود با مدعیان حکومت، آسایش را از مردم مشهد گرفت. طولی نکشید که با ظهور نادرقلی افشار، کار سخت‌تر هم شد. نادر که در ابتدای کار ظاهراً همراه و مطیع ملک‌محمود بود، به‌زودی و به اتکالی جایگاهی که نزد طهماسب دوم صفوی به‌دست آورده بود، در برابر ملک‌محمود قد علم کرد و تصمیم گرفت حکومت وی را ساقط کند. در آن سال‌های پرتشویش، اطراف مشهد محل درگیری و نبردهای بسیاری شد که کار تجارت را خراب و اقتصاد شهر را ویران کرد. بیتوته نیروهای وابسته به نادر در قلعه حاج‌تراب در نزدیکی تابران، موجب درگیری مداومی شد که برآشتنگی اوضاع افزود. مردم مشهد که دیگر حاضر به تمکین در برابر ماجراجویی‌های ملک‌محمود نبودند، به قیمت جانشان برابر وی ایستادند. چندی بعد، نادر در نبردی که پشت کوهسنگی درگرفت، نیروهای ملک‌محمود را درهم شکست. طولی نکشید که نادر بر مشهد مسلط شد و ملک‌محمود که به مرو گریخته بود تا دوباره سپاهی علیه نادر بیاراید، مغلوب و مقتول شد. به این ترتیب، کار ملک‌محمود در سال ۱۱۴۰ قمری ۱۰۱۶ شمسی پایان یافت، اما مصیبت مردم مشهد تمام نشد.

- نبرد خون‌بار دشت زرگران

نادر پس از تسلط بر خراسان، به‌سرکوب دیگر مدعیان حکومت در سراسر نقاط ایران مشغول شد. اما در محرم‌سال ۱۱۴۳ قمری (مرداد ۱۱۰۹ خورشیدی) نبود وی در خراسان، باعث شد که رهازان را مدعیان حکومت به فرماندهی میرابوالقاسم تونی، مشهد را در محاصره بگیرند. شهر در آن زمان، نیروی دفاعی لازم را نداشت. بزرگان مشهد پس از بحث و گفت‌وگو درباره چگونگی تقابل با مهاجمان، حمله را بر دفاع ترجیح دادند. به این ترتیب، جمع‌زبانی از مردم شهر، بدون آنکه از توانایی و تجربه نظامی بهره‌مند باشند، از دروازه ارگ بیرون آمدند و رواقع با دست‌خالی به نبرد با مهاجمان پرداختند. این نبرد در دشت زرگران، جایی در جنوب مشهد و به‌مجاورت اراضی اندشت، رخ داد و طی آن، بیش از ۴ هزار نفر از اهالی مشهد، جان خود را در راه دفاع از شهر، از دست دادند. میرزا محمد کاظم مروی در کتاب «عالم‌آرای نادری» می‌نویسد: «اگر دروب (دره‌ای) شهر گشاده می‌شد، جماعت طاغیان، متعاقب داخل می‌شدند. در آن روز قریب ۴ هزار کس به قتل رسیده بودند و معدودی که بعداً توانستند داخل قلعه شوند، مجروح و زخم‌دار بودند.» دلیل سعت این کشتار، مجزه بودن مهاجمان به سلاح و تجربه جنگی و نظامی آن‌ها بود. میرزا محمد کاظم مروی، ماجرای غم‌انگیز دفن مقتولان آن نبرد را چنین نقل می‌کند: «محرّف(نویسنده) این حروف در آن اوان در مدرسه دودور در خدمت علامه‌فهای نتیجه‌السادات سیدشمس‌الدین مازندرانی به‌مکتب می‌رفت و آن سیدعظیم‌الشان، خبرخواه بود. بعد از مراجعه طاغیان، روز دیگر موازی بیست نفر عمله بیل دار را به قرار دویبست دینار تبریزی اجرت داده و ۱۰ نفر از اطفالی که در خدمت آن به درس و مشق مشغول بودیم، در آن روز به خدمت گرفته، خارج قلعه، بیل‌داران زمین را خفر می‌نمودند و اجساد کشتگان را در آن میان جمع نموده، چند کوزه آب بر سر مقتولین می‌ریختند و بعد از آن بر ایشان نماز می‌نمودند و خاک بالای آن ریخته، دفن می‌نمودند و جمعی دیگر از علما به همین امر اشتغال داشتند.» نادر در ربیع‌الثانی ۱۱۴۳ قمری (مهر ۱۱۰۹ خورشیدی)، نزدیک سه‌ماه بعد از این واقعه، وارد مشهد شد و تا آن موقع، مردم همچنان از هجوم شورشیان بیمناک بودند.



۴شنبه
۲۳ شهریور ۱۴۰۲
شماره ۲۰۲۱

۱۵



تاریخ و هویت